

نمودند. و به کاپیتان ۱۹۲ کشتی هم یک عدد قالی از طرف دکتر مصدق نخست‌وزیر داده شد. مشغول بارگیری نفت است، فردا مراجعت می‌نماید.

سه‌شنبه بیست و ششم: در همین نقطه توقف کرده، به راه سرکشی کرده، مقداری زمین مسطح کرده، متجاوز از دو بیست سیصد تلگراف و نامه تبریک نوشتم.

چهارشنبه بیست و هفتم: صبح رفتم شکار، ده رأس زده شد. چهار تا من و دو تا محمد حسین خان زد و یکی منوچهر، باقی را هم همراهان زدند. عصر هم والده تشریف آوردند.

پنجشنبه بیست و هشتم: رفتم به فیروزآباد برای حمام. مقداری تلگراف آمده بود، جواب نوشته، ظهر برگشتم منزل.

جمعه بیست و نهم اسفند: ظهر آقای خسروخان از طهران آمد. هوا مستعد و از ساعت ده شروع به باران کرد. اوضاع طهران به همان قسم‌ها بوده است. وضع مصدق نسبتاً بهتر شده است، وضع شاه خوب نیست. تظاهرات اخیر که از طرف یک عده زنه‌های معروفه و چافوکش و افسران بازنشسته به نفع شاه دادند، فوق‌العاده دردناک و طهران بد تأثیر کرده است. ۱۹۳

این سال، سالی بود پر از هیاهوی سیاسی و جنگ‌های شدید در کره، و عزل پادشاه مصر (فاروق) با یک کودتای نظامی به دست ژنرال (نجیب)، و پیشرفت حزب جمهوری خواهان آمریکا و انتخاب ژنرال ایزنهاور به مقام ریاست جمهوری آمریکا و شکست دموکراتها و مرگ (ژرف استالین) رئیس جمهور شوروی روسیه، و مرگ رئیس جمهور چکسلواکی و انقلاب سی‌ام تیر در طهران و شکست شاه و قوام السلطنه و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق پیشوای ملیون ایران و رئیس الوزراء مملکت، و چندین مرتبه فاتح شدن ایران در دادگاه‌های لاهه و ونیز، و شکست انگلیسها و بسته شدن سفارت انگلیس در ایران، و خارج کردن اتباع انگلیس از ایران، و خرید کمپانی نفت ایتالیا، نفت ایران را، علیرغم ۱۹۴ سیاست انگلیس و آمریکا متفور شدن امریکائی‌ها در ایران و پیشرفت ملیون در ایران. ۱۹۵

امیدوار به خدا هستم که سال ۱۳۳۲ به تمام ایرانیان مبارک باشد و برعکس

۱۹۲. اصل - کاپین.

۱۹۳. منظور تظاهرات نهم اسفند است. ۱۹۴. اصل - علی رقم.

۱۹۵. هشت سطر از صفحه ۲۶۱ و ۱۲ سطر از صفحه ۲۶۱ اصل دست‌نوشته سفید است.

گذشته دست اجانب از این مملکت کوتاه‌تر شود و از خداوند می‌خواهم که بر تمام فارس مخصوصاً قشقایی‌ها سال سعادت و ترقی باشد.

www.Bakhtiaries.com

خاطرات

سال

۱۳۳۲

www.Bakhtiaries.com

شبه اول فروردین سی و دو: در گردنه (مله‌فله) هستیم، صحرا سبز و خرم. خواست الهی هم شامل شده از شب گذشته باران به شدت می بارد و بزرگترین عیدی‌ها است. و این روز به اتفاق سرکار علیّه والده خدیجه بی بی و برادرانم محمد حسین خان و خسروخان و پسرعمویم محمد حسین خان قشقائی و...^۱ و دکتر منصور پریوی و تمام موصولها به خوشی برگزار می شود. انشاء الله این سال به خوشی و میمنت باشد.

یکشنبه دوم فروردین: شب تلگرافی از آقای دکتر حسین فاطمی رسید که میهمان ما خواهد بود. صبح حرکت کردم. راه (مله‌فله) به فیروزآباد بواسطه بارندگی بسیار بد و خطرناک بود. آمدم فیروزآباد، ناهار را در اسماعیل آباد منزل آقای سهراب خان صرف کرده، بعدازظهر رسیدم به شیراز. ترتیب جا و منزل داده رفتم به طرف باشگاه برای استقبال، دیدم ماشین دکتر فاطمی [به همراه]^۲ عده‌ای عبور کرد. برگشتم، نفهمیدم کجا رفته است، تا شب فهمیدم رفته است منزل آقای لطفعلی خان معدل. رفتم داخل حیاط ایستادم آنچه لازمه بدگونی بود به دکتر فاطمی و معدل کردم، و به دکتر فاطمی گفتم به من تلگراف می کنی منزل معدل می روی؟! معدل خواست عذرخواهی کند به او برخاش کردم که اجازه دزدیدن دارائی مرا داری، در سیاست هم هرکاری بکنی حرفی

۱. یک کلمه خوانده نشد.

۲. اصل - و.

ندارم ولی اجازه نمی دهم میهمان و دوستم را بدزدی. بالاخره آقای دکتر فاطمی و برادرهایش و خود معدل و عده‌ای دیگر، با خواهش مرا بردند داخل اطاق، هرچه اصرار کردند شام و چای و شیرینی بخورم، صریح گفتم اگر من یک فنجان چای هم بخورم دیگر نمی توانم به معدل اذیت کنم و نمک به حرامی است. بهر شکلی بود بعد از شام با التماس و خواهش آقایان معدل را بخشیدم و قرار شد فردا آقای فاطمی و هفده نفر همراهانش از زن و مرد بیایند باغ ارم به منزل من.

دوشنبه سوم فروردین: از صبح عده زیادی از آقایان دوستان و رفقای شیرازی و بعد آقای دکتر فاطمی و کسانشان تشریف آوردند و متجاوز از دو هزار نفر از آقایان ظهرانی و غیره برای گردش آمده بودند، آمدند داخل باغ. از همه آنها پذیرائی شد و عده‌ای هم با ساز و آواز داخل باغ ماندند، دستور دادم ناهار برایشان بردند. آقای دکتر فاطمی و همراهانشان از این آزادی مردم در باغ ارم تعجب داشتند، عرض کردم اولاً باغ ارم اسمش مال ما می باشد و خودش متعلق به شیراز است و ما باید از میهمانان شیراز و شیرازی پذیرائی کنیم.

سه شنبه چهارم فروردین: مثل روز قبل به همان ترتیب گذشت.

چهارشنبه پنجم فروردین: صبح به اتفاق آقای دکتر فاطمی و خانواده‌شان آمدیم فیروزآباد، ظهر ناهار در خدمت والده بودیم و شب را هم آمدیم باغ ناصرآباد. پنجشنبه ششم فروردین: ظهر منزل آقای محمد حسین خان بودیم، شب را آمدیم به باغ ناصرآباد.

جمعه هفتم فروردین: صبح به اتفاق رفتیم شیراز به باغ ارم، ناهار و شام [در] باغ ارم صرف شد.

شنبه هشتم فروردین: کماکان مشغول پذیرائی عمومی هستیم. شب هم میهمان خانم لقاء الدوله بودیم.

یکشنبه نهم فروردین: صبح آقای دکتر فاطمی به اتفاق همراهان برای طهران حرکت کرد. من هم به اتفاق آقایان امیر تیمور کلالی و امیر اشرف افخمی و قریشی و اعتماد، برای فیروزآباد حرکت کرده در اسماعیل آباد منزل آقای سهراب خان چای صرف کرده، ناهار آمدیم به ناصرآباد و شب را هم اینجا بودیم.

دوشنبه دهم فروردین: ناهار را رفتیم به (تنگ آب) و در صحرا و زیر چادر ناهار صرف شد و شب را آمدیم خلعت والده و شام آنجا صرف شد.

سه شنبه یازدهم فروردین: ناهار در منزل آقای محمد حسین خان در تیدشت بودیم. آقای دکتر سنجابی وکیل مجلس و سه نفر دیگر آمدند. آقای نجفی وکیل مجلس و کاظمی رئیس کارخانه قند آمدند. بعد از ظهر همه آقایان حرکت کردند برای شیراز، ولی دسته اولی شب را در اسماعیل آباد ماند، سایرین رفتند شیراز. من هم شب را برای شام رفتم ولی برگشتم به فیروزآباد.

چهارشنبه دوازدهم: صبح زود رفتم اسماعیل آباد، از آقایان خداحافظی کرده برگشتم به فیروزآباد، آنها هم برای شیراز و طهران حرکت کردند. عصر آقایان مهدی نمازی و معدل تشریف آوردند. شب در ناصرآباد تشریف داشتند و مذاکرات زیادی^۳ درباره اتحاد و یگانگی شد.

پنجشنبه سیزدهم: صبح به اتفاق رفتیم خدمت والده و بعد هم منزل محمد حسین خان، ناهار هم ناصرآباد بودند و عصر به اتفاق به اسماعیل آباد خواجه رفتیم و آقایان را مشایعت کردیم. (البته به همه آقایان و خانمهایی که تشریف آوردند مطابق معمول سوقات ایلی و عیدی تقدیم شد). زیادخان دره شوری و الیاس خان کشکولی و ملک منصورخان و اردشیرخان شبانکاره هم آمدند.

جمعه چهاردهم فروردین: آقایان دکتر...^۴ و یک نفر دکتر امریکائی و خانمش از طرف اصل چهار ترومن برای بازدید مریضخانه آمدند، ناهار هم منزل خسروخان بودیم. بعد از آن به (تیدشت) رفتند و به باغ ناصرآباد آمدند و عصر مراجعت کردند.

شنبه پانزدهم فروردین: الیاس خان کشکولی، احمدخان کشکولی و زیادخان دره شوری آمدند. به اتفاق آقایان محمد حسین خان و خسروخان رفتیم، ناهار باغ (بایگان) بودیم. عصر برگشتیم، تا آقای فریدون خان توللی به اتفاق آقای شریفی آمده‌اند، غالب صحبت از وضع مملکت و نزاع بین شاه و کاشانی و مصدق بود، و همگی تصمیم به کمک آقای مصدق گرفتیم.

یکشنبه شانزدهم: ظهر رفتم منزل محمد حسین خان، رادیو اطلاع داد که فردا دو و نیم بعد از ظهر آقای دکتر مصدق نطق خواهند کرد و شاه هم با ملکه از (رامسر) مراجعت کرد. پس از مذاکرات تصمیم گرفته شد در صورت لزوم پشتیبانی جدی از مصدق بشود.

۳. اصل — مذاکراتی زیاد.

۴. در برابر نام دکتر چیزی نوشته نشده.

آقایان کَشکولی و زیادخان هم پس از مذاکرات و تصمیم جدی برای همکاری، جهت خانه‌شان حرکت کردند. شب آقای ولی خان کیانی (ممنسی) و جهانگیرخان کَشکولی آمدند، آنها هم همه‌نوع حاضرند. گویا تیپ کازرون زیاد نگران بود که قشقانی‌ها مداخله^۵ کنند.

دوشنبه هفدهم فروردین: آقای دکتر مصدق نطق مفصلی کرد که خلاصه آن بدین قرار است: اول [این] که در این دو سال چندین مرتبه وسیله قتل ایشان را فراهم کردند، دوم اینکه: اظهار داشته‌اند مخالف شاه هستم و می‌خواهم رئیس جمهور شوم!! من به شاه قسم وفاداری خورده‌ام چگونه خیانت می‌کنم، ولی موضوعی که هست شاه باید سلطنت کند نه حکومت. حکومت کار دولتهای وقت است. آقایان تولی و شریفی هم رفتند به شیراز. سه‌شنبه هجدهم: از صبح مشغول پذیرائی اهالی ایلات و دهات بودم تا شب. و شب هم مختصر بارانی آمد. یک نفر آمریکائی و مترجمش آمدند، به عقیده من این شخص انگلیسی بود، اظهار می‌داشت شاه باید مثل پدرش دیکتاتور باشد و زمام کارها را شخصاً به دست بگیرد. من هم گفتم اگر پدرش هم زنده شود نمی‌شود، دوره‌اش گذشته است. از این صحبتها زیاد شد. گرچه ظاهراً برای دیدن مدرسه عشایری آمده بود، ولی آنچه استنباط کردم جاسوس بود ببیند وضع مردم چطور است. آنچه باید بفهمد فهمید که مردم ضد انگلیس و آمریکا شده‌اند.

چهارشنبه نوزدهم: امروز آقای علاء وزیر دربار مصاحبه‌ای با مخبرین مطبوعات کرد و تمام گفته‌های دکتر مصدق نخست‌وزیر را تکذیب نمود، و همه‌جا از خدمات و پشتیبانی شاه نسبت به کابینه مصدق و همکاری صمیمانه شاه را برای ملی کردن نفت اظهار داشت و گفت اینکه آقای دکتر مصدق گفته است نظامی‌ها و ارتش به دستورشان شنوائی نکرده‌اند، این قسم نیست. و تلگرافات زیادی هم از اطراف برای پشتیبانی مصدق می‌شود. در جلسه هیئت وزراء دیروز، حکومت‌های نظامی ملغی^۶ شد.

پنجشنبه بیستم: مشغول کارهای شخصی بودم.

جمعه بیست و یکم: ظهر مسیو گدار یاستان شناس معروف و خانمش و یک خانم دیگر بلژیکی به نام (مادام اولنس) که خودشان، خودشان را دعوت کرده بودند، آمدند. و خانم اخیر^۷ از خانواده‌های خیلی محترم بلژیک می‌باشد، منظورش گردش و

۵. اصل - خله.

۷. اصل - اخیر.

۶. اصل - ملقا.

فیلم برداری است. اظهار می داشت دفعه چهارم است که به ایران می آیم و به هرکس می گویم که به ایران رفته ام، گفته اند به منطقه قشقانی رفته ای؟ می گویم نه، جواب می دهند مثل این است که هیچ جا را ندیده ای، و حالا که آمده ام بسیار خوشحالم، و مخصوصاً موقع حرکت با خواهر پادشاه صحبت می کردم، زیاد اظهار تمایل کرد که بیاید ایلات را ببیند.

شنبه بیست و دوم: مشغول پذیرائی بودم. محمد حسین خان برای طهران حرکت کرد که در فراکسیون نهضت ملی حاضر باشد.

یکشنبه بیست و سوم فروردین: صبح میهمانها رفتند و قرار شد که در (خسرو شیرین) بیایند برای فیلم برداری. از طرف والده یک گلیم به (مادام اولنس) و یک جاجیم به خانم گذار داده شد. من هم یک گلیم و یک جاجیم به مادام اولنس، و به مسو گذار و خانمش هم هرکدام یک جاجیم دادم. خودم هم رفتم به بایگان برای سرکشی، عصر هم خانه محمد حسین خان برای خداحافظی از بچه هایم. به آقای محکمی هم دستور دادم برای سد و جدول بایگان.

دوشنبه بیست و چهارم فروردین و سیزدهم آوریل: صبح به اتفاق ملک منصورخان حرکت کرده در (چمن مولپو) آمدیم به داخل ایل. والده هم تشریف بردند شیراز. رادیو هم اطلاع داد که دیروز اعضاء فراکسیون نهضت ملی با نخست وزیر ملاقات کرد و خواهرش کردند لایحه اختیارات و گرفتن رأی اعتماد را به مجلس بدهند تا خودشان به طریق طرح تقدیم نمایند و نخست وزیر هم قبول کرد و قرار است شاه هم برود به مشهد. و خسروخان را هم با عجله خواسته اند به طهران برای اینکه در فراکسیون باشد. انگلیسها هم به دولت ژاپون اعتراض کرده اند که چرا از ایران نفت می خرد. چون کشتی هجده هزار تنی ژاپونی آمده و نفت خریده و بعد هم خواهد آمد. آنها هم جواب داده اند نفیس انگلیسها از جای گرم بیرون می آید، ایران بیچاره شده و ممکن است کمونیست شود، ما فقط از نقطه نظر کمک این کار را می کنیم.

سه شنبه بیست و پنجم فروردین: حرکت کرده آمدیم به (شورآب). امروز بواسطه تکمیل نشدن عده وکلا در طهران که باید شصت و نه نفر باشند، یک وکیل کم می باشد. مجلس موکول به روز پنجشنبه، پس فردا شد. تمام احزاب طهران رسماً اعلام

کردند که پس فردا تعطیل عمومی است و باید حتماً اصل قانون اساسی و طرح پیشنهادی هشت نفر [از] وکلاء مجلس که (محدود کردن اختیار شاه است) [اجرا شود] و تمام اعلامیه‌ها^۹ تهدید شدید است. عصر هم ملک منصورخان رفت شکار آهو، سوارها پنج آهو زدند.

چهارشنبه بیست و ششم: برای بلوک (سیاح) حرکت [کردیم]. در راه دسته شکار آمد، من چهار تا زدم. آمدیم روی چشمه (میشوان)، از حیث آب و علوفه و زیبایی کوه‌ها این سال از بهترین سالها می‌باشد. احمدخان کشکولی، امیر تیمورخان کلانتر شش بلوکی، امیر حسین خان کلانتر کردشول و عده زیادی از اهالی ایلات و بلوک سیاح آمدند. رادیو اطلاع داد که فراقسیون نهضت ملی اعلامیه صادر کرده‌اند که ما طرحی به مجلس تقدیم می‌نمائیم که نظریه هیئت هشت نفری که عین اصل قانون اساسی است که شاه باید سلطنت کند و دولت‌های وقت بر هیئت کشوری و لشکری حکومت نماید. گویا عده‌ای از آقایان نمایندگان که خودشان حافظ قانون اساسی می‌باشند می‌خواهند این طرح را با رأی مخفی انجام دهند و این کار برخلاف قانون است. اگر چنانچه بخواهند به این رویه ادامه دهند، اعضاء فراقسیون ملی تصمیم گرفته‌اند متفقاً استعفاء خود را تقدیم نمایند. تلگراف زیر از فیروزآباد مخابره شد:

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر ملی؛

رونوشت، فراقسیون محترم نهضت ملی.

رونوشت، تبلیغات و انتشارات طهران.

علاقه مفرط به حفظ استقلال و عظمت کشور در این موقع حساس بنده را ملزم و ناگزیر می‌سازد که از طرف خود و قاطبه اهالی فارس، حقایقی را برای مزید اطلاع هموطنان عزیز و ضبط در تاریخ ایران معروض دارم: انجام و خاتمه کار نفت و مبارزه بر علیه بیگانگان و حفظ استقلال کشور، بستگی کامل به بقاء کابینه ملی دکتر مصدق دارد و نظریه عمومی مردم فارس اینست که هرکس بخواهد در این دقائق مخوف بر علیه کابینه ملی اقدامی نماید کمک مؤثری به نیات پلید بیگانگان نموده و لطمه بزرگی به وحدت ملی و نهضت تاریخی ایران وارد می‌سازد. بنابراین؛ اینجانب از طرف خود و اکثریت مردم این سامان پشتیبانی کامل خودمان را از دولت

ملی دکتر مصدق ابراز و اطمینان می‌دهیم برای تکمیل نهضت ملی و رسیدن به هدفهای نهائی از بندل جان و مال دریغ ننمائیم.

ما یقین داریم که تفکیک مسئولیتها و گزارش [هیئت] هشت نفری برای بقاء مشروطیت و ادامه نهضت ملی ضروری و موثر بوده و به نفع کشور می‌باشد، و به پیروی از نیات مردان رشید و غیرتمند، بخصوص هیئت‌های علمی و دانشجویان غیور و بازرگانان شرافتمند و پیشه‌وران بیدار طهران و سایر شهرستانها یک دل و یک زبان از مجلس شورای ملی خواستاریم که در تصویب گزارش مزبور اقدام سریع معمول فرمایند و بار دیگر پشتیبانی بی دریغ خود را از دولت ملی دکتر مصدق ابراز و امیدواریم ملت قهرمان ایران همچنانکه بارها ثابت کرده است، اجازه ندهد عده معدودی خودخواه و مفسد جو و دشمنان شناخته شده ملت ایران، نهضت بزرگ ملی را پایمال هوی و هوس خود نمایند. مردم سلحشور این نواحی آماده هر نوع فداکاری بوده و تا حصول نتیجه قطعی دست از مبارزه نخواهند کشید. در خاتمه تصریح می‌نماید اگر عمال بیگانه بخواهند دولتی را که ملت بر سر کار آورده تضعیف و ساقط نمایند، مطمئناً با اراده توانای ملت غیور روبرو گردیده و آتش انقلاب را در سرتاسر کشور روشن خواهند نمود و شعله‌های آن خرمن هستی بیگانه‌پرستان را به خاکستر تبدیل خواهد نمود. ما مردم جنوب در مقابل تاریخ پرافتخار ایران مسئولیتی سنگین و بزرگ برعهده داریم، و امیدواریم دوشادوش سایر هم‌میهنان به هدف نهائی خود برسیم. محمد ناصر قشقائی.

جواب از نخست‌وزیر:

جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ تلگراف گرام عز وصول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان گردید. برای بنده پوشیده نیست که این دولت در نتیجه حسن ظن قاطبه افراد ملت موجودیت یافته و افکار ملی است که از تقویت و هدایت او مضایقه نکرده و همیشه به پشتیبانی خود ادامه می‌دهند. بنابراین جز اینکه مساعی خود را در آنچه که مطلوب عاقله است صرف نمایم وظیفه‌ای ندارم، و از خداوند توفیق خدمت می‌خواهم. دکتر محمد مصدق.

تلگرافات زیادی رسیده، از جمله تلگراف ذیل را هم از مسجد سلیمان مخابره کرده‌اند: رادیو طهران، رونوشت جناب آقای ناصرخان رئیس عشایر با شهامت قشقائی، فیروزآباد؛ از استماع تلگراف جنابعالی در رادیو طهران مبنی بر پشتیبانی دولت جناب آقای دکتر مصدق، وطن‌پرستی و جوانمردی آن رادمرد عظیم‌الشأن بر ملت ایران

بخصوص اهالی مسجد سلیمان که در تمام نهضت‌ها پیشقدم بوده‌اند، [مشهود بوده] شکی نیست در اثر جدیت میهن‌پرستانه جناب‌عالی، نهضت ملی ما پایدار خواهد ماند. اینجانبان افتخار داریم از طرف اهالی مسجد سلیمان مراتب امتنان و سپاسگزاری را اعلام داریم. محمود فرشیدی، محمد ربیعی.

پنجشنبه بیست و هفتم فروردین: نیم ساعت بعد از نصف شب از خواب بیدارم کردند. دیدم امیر حسین خان کردشولی (کلانتر طایفه کردشولی) آمد، اظهار داشت که امروز عصر کریم‌پور شیرازی می‌خواست میتینگ بدهد، در حین سخنرانی عده‌ای از حزب برادران، دسته حاج میرزا نورالدین مجتهد تمیناً حمله کردند، ولی از طرف تظاهرکنندگان به عقب رانده شدند و در این موقع عده زیادی از نظامی‌ها و مأمورین شهربانی با لباسهای عوض کرده رسماً حمله کردند، بعد از آنهم مأمورین پلیس و دژبانی رسماً بر علیه موافقین دولت به مخالفین کمک کرده و مردم را زدند. بعد هم حمله کردند، اداره اصل چهار ترومن را غارت نمودند و هرچه آمریکائی از زن و بچه بودند فرار کرده آمدند به باغ ارم. من آمده‌ام که فوراً هرچند نفر ممکن است ببرم برای حفظ آمریکائی‌ها و باغ ارم، و خود شما هم فردا بیائید نزدیک شهر. فوراً پنج نفر مسلح با همان جیب فرستادم به شهر. صبح قبل از آفتاب با دو اتومبیل جیب به اتفاق ملک منصورخان و احمدخان کشکولی حرکت کرده در بین راه به تمام ایلات دستور دادم کلیه افرادشان با چوب و چماق و شش‌پر بیایند به (آق‌حسینه) (چون از میثوان تا آق‌حسینه پنج فرسخ راه است). در گردنه (آق‌حسینه) برخورد کردم به تیره علمدار لوی شش‌بلوکی، تا از آنها آدم خواستم در مدت بیست دقیقه قریب به هشتاد نفر با چماق و شش‌پر رسیدند. دو کامیون که از شیراز آمده بود این عده را برد. خلاصه تا عصر از هر قسمت عده‌ای می‌رسید و با کامیون به شهر رساندم. البته این عمل باعث شد که در شهر تا اندازه‌ای نظم و آرامش برقرار شود^{۱۰} ولی در خلال روز عده زیادی از شهری‌ها آمدند، من جمله آقای ادیبی مدیر روزنامه صدای شیراز که اداره‌اش غارت شده بود و آقای نیازمند اردکانی که محضر و دفترش غارت شده است. ظهر آقای (جعفر آیتی) وکیل عدلیه آمد، زیاد نگران بود، اظهار کرد اوضاع طهران یعنی مصدق قطعاً خراب است، چون الساعه که می‌آمدم دیدم اتومبیل رئیس دژبانی با بلندگو مردم شیراز را دعوت می‌کرد که

۱۰. اصل - افرادش.

۱۱. اصل - شد.

بیابند و به سخنرانی (حضرت آیت الله شیرازی، سید نورالدین بزرگ دین داران!) گوش بدهند، چون ماشین نظامی ها مبادرت به این عمل نمود قطعاً کار مصدق تمام است، و ممکن است تا دو ساعت دیگر به اینجا هم با تانک و طیاره حمله نمایند، بهترین است شما خودتان را در یک نقطه حفظ نمایید. جواب دادم من برای بقاء مشروطیت و پشتیبانی مصدق جهت مرگ آمده ام و عقب نشینی نمی کنم هر چه می خواهد بشود، اینجا هم نشد با تمام قوا برای طهران حرکت می نمایم، خیالت راحت باشد، این عقیده است نه تفریح. شب رادیو اطلاع داد که هشت نفر از وکلا از طهران خارج شدند و مجلس نشد.^{۱۲}

جمعه بیست و هشتم فروردین: طبق دستوری که دادم برای کمک به ملیون و برای حفظ جان پناهندگان به باغ ارم، اعم از دسته های احزاب مصدق خواه و زن و بچه امریکائی های مقیم شیراز، از کلیه طوایف، افراد برای توقف در باغ ارم حرکت کرده اند و اکنون می شنوم که بحمدالله صحنه وسیع باغ ارم پر از مردان سلحشور قشقائی است. چند نفر از زبده ترین و شجاع ترین کدخدایان و کلاتران را فرستاده ام که در صورت لزوم، جمعیت را هدایت نمایند. بحمدالله روحیه احزاب مصدق خواه تقویت شده است و مخالفین ملک و ملت مرعوب شده اند. انتشارتظاهرات قشقائیا در شیراز زانوی دشمنان مصدق را مست نموده است. استاندار، فرمانده لشکر و معاونین آنها، کلیه منتقدین و شاید محرکین تظاهرات ضد مصدق برای ملاقاتم آمده و تقریباً متصل به دامانم شده اند که از تظاهرات قشقائیا جلوگیری کنم و من منتظر دستور مصدق و فراکسیون نهضت ملی هستم. از قراری که شنیدم سفارت آمریکا به دولت درخصوص عملیات و تجاوزات بر علیه اصل چهار، شدیداً اعتراض کرده است. و آقای وارن رئیس اصل چهار و دبیران اول و دوم سفارت آمریکا همراه وابسته نظامی سفارت با طیاره آمریکائی و مهندس راجی نماینده نخست وزیر وارد شیراز شده مستقیماً به باغ ارم آمده اند. درحضور آنها و کلیه افراد آمریکائی باغ ارم که متجاوز بر سی نفر آمریکائی می باشند، رئیس اصل چهار شیراز نطقی ایراد کرده و از قشقائیا صمیمانه تشکر نموده است. من جمله گفته است که ما زندگی این عده را فقط و فقط مدیون قشقائیا هستیم. باغ ارم برای ما واقعاً باغ ارم یعنی باغ بهشت بود و این عده افرادی که مجهز به چوب و چماق هستند و اغلب لباسهای

مدرس پوشیده‌اند، برای ما فرشتگان و ملائک بهشت بودند. ما افراد امریکائی اصل چهار شیراز دسته جمعی تصمیم گرفته‌ایم که هر سال در این روز یعنی روز نجات ما که ۱۶ آوریل است، کلاه قشقائی بر سر گذاشته به کلیسا برویم و برای ایل قشقائی دعا کنیم. این نطق بسیار مؤثر آقای وارن، دبیران سفارت را تحت تأثیر قرار داده بطوری که گفته بودند ما این وضع را به وزارت خارجه خبر خواهیم داد که رسماً از قشقائیان تشکر نمایند. اینجانب از محمد بهمن‌بیگی که عملیات نجات امریکائیان را هدایت و با مهارت ادا کرده است تقدیر نمودم. تلگراف زیر را نخست‌وزیر مینی بر ابراز تشکر از افراد ایل قشقائی و سایر تظاهرکنندگان به جناب آقای ملک منصورخان که در شیراز بودند مخابره فرموده‌اند:

جناب آقای ملک منصور قشقائی؛ جناب آقای محمد حسین قشقائی.

جریان مکالمه تلگراف حضوری را به اطلاع اینجانب رسانیدند. ابراز احساسات جنابعالی و افراد محترم ایل قشقائی در تائید دولت موجب نهایت امتنان اینجانب است. خواهشمندم تشکرات مرا به تمام آقایان محترمی که به این منظور به خود زحمت داده‌اند ابلاغ فرمائید، چون راضی نیستم آقایان بیش از این از کار و مشغله خود باز بمانند و از طرفی تقاضای موقع اینست که هر چه زودتر وضع عادی مستقر گردد، ضمن اظهار تشکر مجدد، خواهشمندم به تمام آقایان محترم ابلاغ فرمائید که به محل خود مراجعت نموده و اطمینان داشته باشند که دولت جداً کلیه محرکین و مسببین این غائله را تعقیب و به مجازات قانونی خود خواهد رسانید. ۳۲/۱/۲۸ نخست‌وزیر دکتر محمد مصدق.

[دنیاله] جمعه بیست و هشتم فرودین: صبح ساعت نه آقایان سرتیپ عزیزی فرمانده لشکر و سرتیپ میرفندرسکی رئیس ژاندارمری فارس و معینی معاون و مشاور استاندار تشریف آوردند. مذاکرات زیادی بعمل آمد، چون قبلاً پیغام داده بودم که فردا ایلات در نظر دارند که میتینگ سواره و پیاده و با ماشین در خیابانهای شیراز مینی برپشتیبانی دولت بدهند، آقایان اظهار نمودند. چون حکومت نظامی اعلام شده این کار برخلاف قانون است، چه باید کرد؟ جواب دادم: البته قانون محترم است و من هم خودم پشتیبان قانون هستم، اطاعت می‌نمایم، ولی ناچارم به آقای نخست‌وزیر اطلاع دهم که مأمورین انتظامی همان قسم که دیروز به مخالفین دولت کمک می‌کردند، امروز مانع تظاهر ملیون می‌باشند. خلاصه قرار شد که به طهران تلگراف شود و جواب بگیرند. آقایان یک ساعت

بعد از ظهر رفتند. ساعت دو بعد از ظهر بود [که] شریفی برگشت و اظهار کرد وقتی ما رسیدیم جلوی ستاد، آقای سرتیپ میر جهانگیری را دیدم. اظهار کرد که من برای فرماندهی لشکر تعیین شده‌ام و سرهنگ فاضلی برای ریاست ستاد و سرهنگ مجللی برای ریاست شهربانی و آقای ضیاء مدیرکل وزارت کشور برای سرپرستی فرمانداری و معاون استانداری شیراز و کلیه مأمورین قبلی باید بروند طهران، و تفصیل از این قرار است که شب گذشته ساعت یازده آقای نخست وزیر تلفن کرد، من رفتم. [دیدم] آقای محمد حسین خان و خسروخان قشقائی آنجا هستند و نخست وزیر مرا خواست و امر کرد فوراً برای شیراز حرکت کنید. صبحی آقایان قشقائی آمدند فرودگاه، من سوار شده و الساعه آمده‌ام و همه نوع باهم باید همکاری کنیم. البته این موضوع باعث تقویت فوق العاده ملیون و شکست مخالفین دولت شد. شرحی هم آقای معدل نوشته بود که شنیدم از من صحبت‌هایی کرده‌اند فعلاً می‌روم تا بعد همدیگر را ببینیم و شما را مجاب کنم که من داخل این دسته‌ها نبوده‌ام.

شنبه بیست و نهم فروردین: صبح آقای سپهد نخجوان استاندار آمد برای خداحافظی. و از هر جا عده بی‌شمار می‌آیند و تصمیم گرفته‌ام که نمایشی بسیار بزرگ که عده آن حداقل پنجا هزار نفر ایلاتی و دهاتی باشند بدهیم.

یکشنبه سی‌ام: ساعت یازده آقای سرتیپ میر جهانگیری فرمانده جدید لشکر فارس آمده اظهار داشت که ساعت یازده شب گذشته آقایان محمد حسین خان و خسروخان قشقائی در خلعت نخست وزیر، مرا احضار و آقای نخست وزیر فرمودند که باید به شیراز بیایم و از طرف نخست وزیر هم پیامهایی داشتند که فعلاً اوضاع مملکت ایجاب نمی‌کند که میتینگ داده شود، ولی ما به آقای نخست وزیر اشاره نموده و ایشان هم پیرو تلگرافی که به آقای ملک منصورخان مخابره فرموده بودند (که قبلاً عین آن نوشته شده) ضمن اظهار تشکر از عموم آزادگان، مخصوصاً افراد قشقائی دستور فرموده بودند که میتینگ داده نشود، لذا اردو را مرخص نموده، منزل خودمان هم آمد به (راهدار). اعلامیه‌ای از طرف من صادر شد که عیناً نوشته می‌شود.^{۱۳}

دوشنبه سی و یکم فروردین: ساعت نه صبح به باغ ارم رفته، صدها نفر از اهالی شهر شیراز از هر صنف و طبقه به ملاقاتم آمده و آنها را برای حفظ امنیت و آرامش و جلوگیری از بلوا و اغتشاش دعوت نموده و به آنان تذکر دادم که اینجانب و کلیه افراد ایل

قشقایی پشتیبان دولت ملی مصدق هستیم و با ملت ایران همراه و برای سرکوبی دشمنان ملک و ملت همیشه آماده‌ایم. عده زیادی از ارباب جراید پایتخت و شیراز حاضر بودند، مصاحبه‌ای تشکیل، سؤالاتی نمودند و پاسخ داده شد. جریان امروز باغ ارم ضمن اعلامیه‌ای به اطلاع عموم رسید که عین اعلامیه درج می‌شود. غروب در راهدار به منزل آمدم و خیلی خسته بودم.

سه‌شنبه اول اردی‌بهشت سی و دو: آمدم باغ ارم تا شب عده زیادی از اهالی شهر به ملاقات آمدند وضع شهر فعلاً آرام و دشمنان بحمدالله تا اندازه‌ای عقب نشسته‌اند.

چهارشنبه دوم اردی‌بهشت: ساعت هفت صبح از باغ ارم حرکت نموده، قبل از ظهر وارد فیروزآباد [شدم]. آقایان استاد باقر محکمی و ابراهیم خان قهرمانی نمدی همراهم بودند. ناهار در منزل محمد حسین خان در (جادشت) صرف [شد]. عصر به سد و نهرکشی آب بایگان و ساختمان و باغ آنجا سرکشی شد.

پنجشنبه سوم: در فیروزآباد بودم، عده زیادی از دکتراها و سایر قسمتهای اصل چهار ترومن آمدند میهمان بودند. برای ساختن حمام قرار شد هشت نقطه ساخته شود. فعلاً در جایدشت و شهرمد و ارده شری، در فیروزآباد و اسماعیل آباد، و در خواجه شروع کنند. و رادیو هم اطلاع داد که سرتیب افشارطوس رئیس شهربانی را در طهران دزدیده‌اند^{۱۴}. بعد هم اطلاع داد که ابوالقاسم خان بختیاری بلاشرط تسلیم شد. دیگر خیر مهمتی نبود.

جمعه چهارم اردی‌بهشت: صبح زود حرکت کرده آمدم به (آب‌عرق)، آخرین خطی که اتومبیل می‌آید. در آنجا آقای چنگیزخان قشقانی با چند نفر سوار و چند اسب آمده بودند. از آنجا آمدیم در (شلدان) ناهار صرف شد. اسماعیل کرم‌پور که مشغول صاف کردن راه می‌باشد چادری زده بود، استراحت کردیم و بعد از ظهر سوار شده نزدیک غروب آمدیم پای کوه قیر سرقنات (کردشول). با اتومبیل جیب حسین خان شکوهی [که] منتظر بود، سوار شدیم آمدیم به باغ قیر تا آقای پیمان و آقای دهقان قطب‌آبادی آمده‌اند، شب هم ماندیم.

شنبه پنجم اردی‌بهشت: در باغ قیر مشغول ترتیب کار زراعت شدیم. اطلاع دادند ملخ زیادی به (مکو) و (آب‌گرم) آمده، الیاس خان گرگین‌پور با رئیس [مبارزه با] ملخ

۱۴. حادثه ربودن سرتیب افشارطوس در تاریخ اول اردی‌بهشت ۱۳۳۲ اتفاق افتاد. این حادثه به وسیله اینتیجنت سرویس رهبری و سازمان‌دهی می‌شد. به نقل از جنیش ملی شدن... ص ۲۶۳.

حرکت کردند. آقای پیمان جهرمی و دهقان عصر برگشتند به (جهرم). رادیو اطلاع داد که فردا ملکه ایران برای معالجه به (سویس) خواهند رفت. و آقای ابوالقاسم خان امینی هم به کفالت وزارت دربار انتخاب شد تا تعیین وزیر دربار.

یکشنبه ششم اردیبهشت: صبح اول وقت برای بازدید مناطق ملخ حرکت کرده در راه دیدم آقای پیمان سه قالب یخ و مقداری پالوده با ماشین فرستاده اند، البته در این هوای گرم فوق العاده مؤثر بود. آمدم به (آب سکو) ناهار آنجا ماندم. بعد از ظهر رفتم برای زیارت حضرت نه تن علیه السلام. در راه دیدم ملخ زیادی به (مظفری) حمله کرده اهالی هم مشغول دفاع هستند. بعد به باغات نه تن (ع) حمله کرده بودند. مختارخان چهارده ... ۱۵ مالک کردشول^{۱۶} و عده ای مشغول مبارزه بودند، به آنها وعده دادم فوراً مأمورین دفع ملخ را به کمک آنها بفرستم. پس از زیارت برگشتم شب را به قیر.

دوشنبه هفتم اردیبهشت: دیشب رادیو اطلاع داد سرتیب افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور که دو روز قبل دزدیده شده است، [او را] کشته اند و از طرف دولت تجلیل و ختم گذاشته خواهد شد^{۱۷}. صبح اول وقت آقای محمدی رئیس اداره ملخ [را] با یک کامیون دوا برای کمک به (نه تن «ع»^{۱۸}) فرستادم. تا عصر مشغول ترتیب اجاره و کار املاک بودم.

سه شنبه هشتم: ساعت شش و نیم صبح با اسب حرکت کرده، ساعت ده رسیدم به (آب عرق) در راه [به] آقای مهندس کشکولی [که] برای بازدید عملیات مأمورین دفع ملخ به (شلدان) آمده بودند، برخورد کرده به اتفاق آمدم فیروزآباد، نیمساعت به ظهر رسیدیم. عصر هم عده ای برای ملاقات آمد [ند].

چهارشنبه نهم: آقای سهرابخان و همشیره و پروین، خانم محمد حسین خان آمدند، ناهار باهم بودیم. بعد از ظهر مهندس ... ۱۵ و مهندس کاظمی آمدند، مشغول

۱۵. یک کلمه خوانده نشد.

۱۶. اصل - کردل.

۱۷. ضربه سختی که بر اثر فقدان سرتیب افشارطوس رئیس شهربانی حکومت ملی به نهضت ملی ایران وارد آمد، یکی از عواملی بود که منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ گردید. دشمنان ملت ایران و نهضت مقدس ملی، قصد ربودن افراد منتسب و مؤمن به نهضت ملی و مصدق را همچون دکتر شایگان و سرتیب ریاحی و... را داشتند. در این حادثه مظفر بقائی کرمانی رهبر حزب زحمتکشان حسین خطیبی - نصرالله زاهدی - سرتیب مزینی - سرتیب منز - سرتیب بایندر - سرگرد بلوچ قرانی

مطالعه برای نصب کارخانه قند می باشند. فعلاً پیل کوار و سرحد چهاردانگه را در نظر دارند. فردا می روند که قسمت سرحد را هم ببینند.

پنجشنبه دهم اردی بهشت: از صبح مشغول کارهای شخصی بودم. ظهر رفته منزل محمد حسین خان به جادشت، بعد از ظهر آقای معینی بازرس ایالت فارس و سرهنگ وجدانی آمدند.

جمعه یازدهم اردی بهشت: عین مراسم خصوصی آقای سرتیب میرجهانگیری فرمانده لشکر [را] که چند روز قبل نوشته بود، فعلاً می نویسم، تاریخ ۳۲/۱/۳۱.

قربانت گردم؛ گرچه حضوراً تشکر نموده ام، ولی چون امروز بیش از آنچه خود جنابعالی به بنده فرمودید، شنیدم که امروز صبح در باغ ارم مردم را به آرامش و کمک به مأمورین و اطاعت از مسئولین شهر هدایت و توصیه فرموده اید، مجدداً بدین وسیله از جنابعالی تشکر نموده امیدوارم همیشه در خدمت به میهن عزیز موفق باشید. سرتیب میرجهانگیری. (جمعه یازدهم اردی بهشت)؛ اول وقت رفته به بایگان سرکشی به باغ و جوی کرده دیدم بسیار بد است، دستور دادم خراب کنند و [دو] باره درست کنند، بعد آمدم فیروزآباد و ظهر رفته به اسماعیل آباد خواجه منزل آقای سهراب خان. زهار آنجا بوده بعد از ظهر به اتفاق آمدم شیراز، تا آقای مهندس بازرگان برای گردش آمده اند، دعوت به فیروزآباد کردم و رفته حمام. بعد آقایان صبا کفیل استانداری و آقای شهبازی آمده بودند، جای صرف کرده تشریف بردند.

شنبه دوازدهم اردی بهشت: از صبح عده زیادی از رفقا و دوستان و فرمانده لشکر و فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی آمدند. ظهر هم آقای مهندس بازرگان آمدند، عصر هم عده زیادی آمدند. رادیو اطلاع داد که قتل آقای سرتیب افشارطوس که کشته شده. به تحریک آقای دکتر بقائی، وکیل مجلس و رئیس حزب زحمت کشان است. و آقایان سرتیب مزینی و سرتیب زاهدی و سرتیب منزّه و سرتیب بایندر و سرگرد بلوچ قرائی هم شرکت داشته اند، و کشنده، آقای سرگرد بلوچ قرائی بوده است. و آقای دکتر بقائی در نظر داشته کودتائی بکند و هریک از این آقایان هم پست وزارتی را دارا

[وابسته به فرقه بهائیت] - افشار قاسملو - سرلشکر فضل الله زاهدی و چند تن دیگر دست داشتند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به - اسنادی پیرامون توطئه ریودن و قتل سرلشکر افشارطوس، رئیس شهربانی حکومت ملی - گردآورنده محمد ترکمان - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - چاپ اول مرداد ۶۳ و هم چنین جنبش ملی شدن... ص ۲۶۲ تا ۲۶۴.

باشوند و دکتر فاطمی و دکتر سنجابی و دکتر شایگان و مهندس حسینی^{۱۸} را هم فوراً اعدام کنند. عجالتاً این اعلامیه را دادند، بعد چه شود.

یکشنبه سیزدهم اردیبهشت: چند تن از قاتلین افشارطوس محاکمه شدند و در موضوع این فاجعه چنین اظهار داشتند که شب سه‌شنبه (اول اردیبهشت) بنا به وعده و قرارداد قبلی در خانه آقای حسین خطیبی نویسنده مقاله روزنامه شاهد که یکی از اعضای مهم حزب زحمتکشان (بقایی) است مجتمع گشته و همه منتظر آمدن سرتیپ افشارطوس بودیم و چهار نفر هم که قبلاً برای دستگیری افشارطوس مهیا شده و در اطاق دیگری بودند، وسائل دستگیری را آماده کرده بودند. ساعت نه سرتیپ وارد شد و نخست تعارفات معمولی انجام شد و چند دقیقه‌ای که نشستند چهار نفر مزبور از پشت به او حمله کرده و وی را خوابانده با طناب دست و پایش را محکم بستند و بعد از آن با داروی بیهوشی او را بیهوش کرده، به پتونی پیچیده به اتومبیلی نهادیم، روی به طرف (لشکرک) کردیم. در آنجا کدخدای عباس دو اسب حاضر کرده بود، یک نفر سوار یکی از اسبها شده، افشارطوس را جلونهاد و به طرف غاری روانه شدند و سرگرد بلوچ [قرائی] هم پیاده راه می‌رفت. به غار رفته دو شبانه‌روز افشارطوس در غار زنده و جزئی غذا هم می‌خورد و اظهار می‌داشت که هر اندازه پول بخواهید به شما حواله دهم مرا آزاد کنید. بالاخره بعد از دو روز از شهر، از طرف محرکین اصلی دستور رسید و تیمسار افشارطوس بوسیله سرگرد بلوچ [قرائی] به قتل رسید. این مختصری از بیانات تیمسارهای شریک در قتل افشارطوس بود. من در شیراز مشغول پذیرائی از میهمانان شهری بودم.

دوشنبه چهاردهم اردیبهشت: عموم محلی‌ها در باغ ارم حضور بهم رسانیده و همگی از صمیم قلب به کلام الله مجید قسم یاد نمودند که تا آخرین نفس پشتیبان دولت دکتر مصدق بوده و برای پشتیبانی از دولت ملی معظم‌له و در راه سرکوبی دشمنان وطن از بذل جان و مال دریغ نکنند. امیدوارم ملت ایران در سایه اتحاد و هم‌آهنگی به آمال و آرزوهای ملی خود برسند.

سه‌شنبه پانزدهم اردیبهشت: ساعت هشت از شیراز حرکت [کرده و] ظهر در (مهبج‌آباد) وارد آحشام شدم. بعد از ظهر عده‌ای از اهالی (کامفیروز) آمده به کارهایشان ترتیب داده شد. امروز حسین خطیبی محاکمه و درباره قتل تیمسار

افشارطوس چنین اظهار داشت: من سابقاً با تیمسار افشارطوس آشنا نبودم و اخیراً به وسیله آقای دکتر بقایی با ایشان آشنا شدم و دوبار در دو ماهه آشنائی خود با وی ملاقات کردم. ملاقاتهای من به نفع دکتر بقائی صورت می‌گرفت. دو روز قبل از دستگیری تیمسار افشارطوس، سرتیپ زاهدی از منزل من به او تلفن کرده و ایشان را برای ملاقات و مذاکرات لازم به منزل من دعوت کردند، روز موعود سر ساعت، تیمسار آمد و من بعد از ادای تعارفات رسمی با ایشان داخل مذاکره شده و همه‌اش گفتار تیمسار افشارطوس این بود که باید همه با هم متحد و برای مملکت خدمت کنیم و تشکیل اقلیت در مجلس و اظهارات آنان بی مورد است و امثال این، و جریان دستگیری را مطابق سایرین که نوشته شده شرح داد و گفت بعد از دستگیری، جلسات در منزل دکتر بقائی تشکیل می‌شد و عده‌ای از افسران بازنشسته هم در این باره شرکت داشتند. کشتی ده هزار تنی (بریزا) هم برای حمل نفت به بندر معشور آمده و نفت حمل نمود. این سومین کشتی است که در هفته اخیر برای حمل نفت به ایران آمده.

چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت: آمدم (جم... ۱۹).

پنجشنبه هفدهم اردیبهشت: احشام آمد به جلو (تنگ انجیر). من صبح سه شکار و عصر هم یک شکار زدم، آقایان باقر محکمی و جوانمردی هم همراه بودند. جمعه هیجدهم اردیبهشت: با عده‌ای تفنگچی به عزم شکار کوه گرمه حرکت [کرده]، تا روی کوه سواره رفتیم. باد سرد و تندی توأم با کمی باران شروع به وزیدن کرد. در روی کوه به اندازه سه کیلو [متر] راه پیمودیم، چون هوا خیلی سرد بود و باد هم به شدت می‌وزید در پناه چند سنگ بزرگ آتش افروختیم. اطراف را تکه‌های برف فرا گرفته، گلکهای رنگارنگ زیادی جلب توجه می‌کرد، واقعاً منظره‌ای بسیار زیبا و دل‌نشین داشت. ناهار که از نان و شامی و پیاز تشکیل شده بود خورده، چای صرف شد و این غذای ساده در بلندی این کوه در میان برفها و گلکها بقدری لذیذ و چسبنده بود که به مراتب از بهترین غذاهای معروفترین کافه و هتل‌های آمریکا و اروپا بهتر بود. چیزی که بسیار خنده‌آور بود، این بود که یک نفر از تفنگچها که از سایرین دور افتاده، از طریق دیگری می‌رفت. یکی را دستور دادم که او را نزد ما برگرداند. بیچاره به خیال آنکه ما راهزیم تفنگ سر پر خود را روی دست گرفته، متصل فریاد می‌زد: شما که هستید؟ خلاصه